بسم الله الرحمن الرحیم درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری 16 فروردین 1396.

بحث در مورد احادیث من بلغ بود. یکی از احادیث من بلغ حدیثی بود که در ثواب الاعمال وارد شده است. آدرس این روایت ثواب الاعمال صفحه 160 حدیث 1 است. خب سندش به علی بن حکم عن هشام عن صفوان عن ابی عبد الله علیه السلام منتهی می شد. ما عرض کردیم که این سند احتمال وقوع تحریف در آن جدی هست و نمی شود این احتمال را نفی کرد. یک احتمال اینجا در نحوه تحریف در این سند مطرح هست آن این است که بگوییم صفوان عطف بر هشام هست. به قرینه اینکه علی بن حکم از هشام بن سالم و از صفوان بن مهران با تعبیر صفوان بن مهران و با تعبیر صفوان جمّال روایت زیاد دارد. خب این احتمال، احتمال فی نفسه احتمال هست ولی با توجه به اینکه هیچ جایی عطف صفوان بر هشام یا عطف هشام بر صفوان دیده نشده است نه در روایت علی بن حکم و نه در روایت دیگران، استظهار این احتمال مشکل است. در حد یک احتمال باقی می ماند. وقتی در حد احتمال بود ما نمی توانیم در مورد این روایت، اثبات اینکه علاوه بر هشام بن سالم صفوان هم این روایت را داشته است آن را اثبات کنیم. عرض کردم اصل وقوع تحریف در سند هم ما نمی توانیم اثبات کنیم ولی حکم به صحّت سند هم مشکل است. ممکن است نادرا هشام بن سالم از صفوان روایت کرده باشد و ممکن است تحریف در سند رخ داده باشد. هم رخ دادن تحریف در سند امری است که اصل او را نفی می کند هم تحقّق روایت هشام از صفوان یک امر نادری هست خلاف قاعده است. ولی ما می دانیم بالأخره اینجا یک امر غریبی رخ داده است. آن امر غریب می تواند روایت هشام از صفوان باشد، می تواند روایت هشام و صفوان باشد می تواند وقوع تحریف در سند به مثلا زیاده عن صفوان یا محرّف بودن عن صفوان به بن سالم و اینها باشد. بنابر این نتیجه این بحث این می شود که ما بیش از روایت هشام که نقل های معتبر بر او وارد شده است، جدیدی قابل اثبات نیست. خب این بحث

یک نکته دیگری اینجا عرض کنم آن این است که در حدیث من بلغ، نقل هایی که دیروز نقل کردم، یک سری آدرس های دیگری من یادداشت کرده بودم برگه اش نبود حالا عرض کنم. در روایت جابر بن عبد الله انصاری، تاریخ بغداد جلد 8 صفحه 293 را عرض کردم جلد 20 صفحه 74، جلد 20 البته جزو زیول تاریخ بغداد هست صفحه 74. و ذیل کتاب تاریخ مدینه السلام جلد 2 صفحه 259، 439. جلد 4 صفحه 336. این آدرس های دیگر این روایت. در ذیل تاریخ مدینه السلام جلد 3 صفحه 448 هم این روایت خب نقل انس هم که ذکر می کردیم اینجوری دارد، انس بن مالک رفع الحدیث الی النبی (ص) انّه قال من بلغه عن الله تعالی فضلٌ یعنی فعمل به اعطاء الله ذلک و ان لم یکن ذلک کذلک. یک توضیحی در مورد رَفَعَ الحدیث بدهم. رفع الحدیث به معنای این نیست که روایت مرسل است. رفع در مقابل قطع است. حدیث مرفوعه یعنی حدیثی که اسناد به معصوم دارد در قبال حدیث مقطوعه که اسناد به معصوم ندارد. فقط خیلی وقت ها چون ما می دانیم یک مثلا اگر احمد بن ابی عبد الله می گوید رفع الحدیث الی رسول الله آن که پیغمبر را درک نکرده است بنابر این مرسل هست. به جهت راوی خاصی که وجود دارد که رفع الحدیث تعبیر می کند خیلی وقت ها مرسل بودن فهمیده می شود.

سؤال:

پاسخ: به راوی های بدون واسطه هم می گویند اصلا در اصطلاح قدما غالبا رفع الحدیث یعنی اسند الحدیث. یعنی روایت را به نحو مرفوعه نقل نکرد روایت را به پیغمبر نسبت داد. اوصل الحدیث الی النبی و لم یقف الی ما قبله. در مقابل حدیث موقوفه. این است که انس بن مالک هم که خب از اصحاب رسول الله هست. این است که در بعضی القند فی ذکر علماء سمرقند صفحه 373 هم این روایت به این شکل هم نقل شده است.

عن انس بن مالک قال قال رسول الله (ص) من بلغه عن الله فضلٌ فأخذ الذی بلغه عن الله اعطاه ذلک الفضل و ان کان الذی حدّثه کاذبا

خب این بحث های سندی. اما در بحث دلالت این روایت. حاج آقا

سؤآل:

پاسخ: من دیدم بابش را. حالا یادم نیست روایت دیگری که بشود قابل توجه باشد

روایتی که دقیقا بشود همین من بلغ را از آن استفاده کرد ندیدم دیگر تعبیرش چه بوده است الآن یادم نیست.

در بحث احادیث من بلغ، یک بحثی هست اصلا اینها ربطی به روایتی که غیر معتبر دارد یا نه این مربوط به روایات معتبر هست؟ در بله اخبار من بلغ

در بحث در کتاب پژوهشی در علم درایه الحدیث سید علیرضا صدر حسینی که ... درس حاج آقا هست این عبارت این را من می خوانم

گروهی از فقهای امامیه با استناد به اخباری با مضمون من بلغه شیء الثواب فعمل به کان له ذلک الأجر و ان کان رسول الله ص لم یقله، که به صورت مستفیض نقل شده است، خبر ضعیف را در مستحبات، مواعظ، مراثی و قصص معتبر دانسته اند.

خب حالا یک بحث این است که آیا از آن حجّیّت استفاده می شود یا فقط ترتّب ثواب، ابتدا آن بحث را مطرح می کند آن بحثش را بعدا طرح می کنیم

در این خصوص مامقانی رحمه الله به درستی چنین اضافه کرده است مفاد این روایت بلوغ از هر راهی نیست و من بلغه فاقد چنین اطلاقی است. مقصود روایت، بلوغ دلیل از طریق معتبر است. بنابر این مفاد روایت این است که عمل بر طبق دلیل واصل از طریق معتبر حتی در صورتی که با واقعیت تطبیق نکند، شایسته ثواب است.

خب این عبارتی است که مقباس الهدایه جلد 1 صفحه 196 اینجا نقل شده است. من مقباس الهدایه دستم نبود که مستقیم از آن نقل کنم

مقباس الهدایه یک چاپ هفت جلدی دارد. احتمال جلد دومش باشد. من دنبال چاپ هفت جلدی اش می گشتم. یک چاپ ده جلدی هم دارد. تفاوت این چاپ ها در میزان حواشی ای است که مصحح کتاب اضافه کرده است. آقای مامقانی چاپ هفت جلدی دارد با حواشی مفصل و یک چاپ بر او اضافه کرده است و ده جلد رسانده است. بعد یک چاپ مختصری که اصل کتاب را بیشتر با یک حواشی مختصری منتشر کرده است آن هم دو جلدی هست. من دنبال بیشتر آن چاپی که بیشتر از همه مطرح است آن چاپ هفت جلدی اش است.

سؤال:

پاسخ: اینها می گویند بلغ اصلا بلغ به طریق معتبر. اصلا بلغ به طریق غیر معتبر را شامل نمی شود.

سؤال:

پاسخ: می گویند بلوغ اطلاقش بلوغ به طریق معتبر هست.

سؤال:

پاسخ: آن خیلی مطلب را تغییر نمی دهد علاوه بر اینکه آن روایت سمع اش از جهت سندی در ذهنم هست که تام نیست

نه سمع اش هم معتبر است ولی مشکلش این است که ظاهرا یک روایت هشام بن سالم یکی از نقل هایش سمع است و یکی از نقل هایش بلغه هست. علاوه بر اینکه حالا عرض می کنم اصل نکته بحث یک نکته دیگری است که فرق بین بلغه و سمعه هم ندارد.

این فهرست ها خیلی مشخص نیست. سابق یک سبکی در شماره گذاری بود سبک دیوری می گفتند که نظام ده دهی بود موضوع بند مثلا تمام موضوعات اسلام تحت رقم 297، شماره 297 گذاشته شد که خیلی هم تنگ نظرانه، هزار تا مثلا موضوع هست کل موضوعاتی که در مورد اسلام هست یک شماره از هزار تا به آن اختصاص داده بودند یک کمی که از اول بنای در تحقیر چیزهای اسلامی در آن بود. کنگره سبکش یک سبک دیگری هست اینگونه نیست. و الآن بی پی، نمی دانم چه هست در مورد اسلام خیلی شماره های بیشتری چیز دارد. ولی نحوه استفاده اش یک مقداری الآن برای من نامأنوس است. یعنی در واقع مدل کنگره که می گویم

مقباس الهدایه در چه برنامه ای هست؟

من قبلا در جامع فقه دیدم اگر اشتباه نکنم.

من الآن نگاه کردم در فقه آقای کورانی و اینها نبود. تصور می کردم که در آن باشد. حالا بگذریم.

حاج آقا این کلام مرحوم مامقانی را که این روایات را مراد از بلوغ، بلوغ فقط از طریق معتبر هست، ایشان با توضیح اینکه در متفاهم عرفی، بلوغ تنها بر وصول از طرق معتبر عقلایی صدق می کند و بر اساس همین اصول متفاهم عرفی است که فقها در کتاب طلاق گفته اند که بلوغ خبر موت زوج مفقود باید از طرق معتبر عقلایی صورت گیرد. این شاهد را اضافه شده است. البته این مطلب بین فقها اصل این بحث مورد اختلاف است ولی مراد از فقها مرحوم سید است. و الا حالا من عبارت سید را می خوانم که در بحث عدّه در یک نکته ای قبلا عرض کنم عدّه وفات از حین بلوغ خبر هست عدّه طلاق از حین تحقق طلاق واقعی هست. این تفاوت دارد. عبارتشان را حالا بخوانم، می گوید

ذكر جماعة انّه لا يشترط في المخبر بالموت كونه عدلا‌

فيكفي إخبار الفاسق أيضا في الاعتداد من حينه، و في الجواهر لم أجد فيه خلافا لكن التزويج لا يجوز إلّا بعد الثبوت شرعا، قال في الشرائع، و من الوفاة من حين البلوغ و لو أخبر غير العدل، لكن لا تنكح إلّا بعد الثبوت و فائدته الاجتزاء بتلك العدة، بل صرح في المسالك بعدم الفرق بين الصغير و الكبير و الذكر و الأنثى لصدق كونه مخبرا و مبلغا و مراده انّ إطلاق الأخبار يشمع الجميع. و قد يستدل لهم: بخبر أبى الصباح عن أبى عبد اللّٰه (ع): «التي يموت عنها زوجها و هو غائب فعدتها من يوم يبلغها إن قامت لها البينة أو لم تقم».

می گوید لازم نیست بیّنه اقامه شود. کأنه طریق معتبر باشد نباشد امثال اینها

فإنّه ظاهر في انّ مجرد البلوغ يكفى و لو لم تقم بينة هذا، و لكن الإنصاف انّ الظاهر من البلوغ

یک کلمه بلوغ باید اینجا در عبارت افتاده باشد. و لکن الاإنصاف انّ الظاهر من البلوغ، البلوغ

شرعا بالبينة أو خبر عدل واحد بناء على حجيته في الموضوعات أو خبر محفوف بالقرائن، فيمكن أن يكون المراد من قوله: أو لم تقم مثل هذا فالاكتفاء بخبر الفاسق و الصغير مشكل، و الأحوط عدمه مع انّ من البعيد صحة الاعتداد و عدم كفايته في جواز النكاح.

که آن تفصیل دیگری است که اینجا داده شده است. خب این در واقع استظهاری که می خواهند مرحوم سید کرده است که ظاهر از بلوغ، بلوغ به خبر معتبر هست ایشان هم می خواهند بگویند که همچین استظهاری ممکن است که ما قائل شویم. ولی به نظر من این مقدار استدلال کافی نیست برای اثبات مدعا. حالا همین جور هم هست یعنی استظهار ظاهر بلوغ، بلوغ به خبر معتبر است به طریق معتبر است ولی با اینکه ظاهر آن مطلب بلوغ به خبر معتبر است، از آن مطلب نمی شود در بحث ما استفاده کرد. توضیح و ذلک اینکه یک موقعی ما حالا قبل از ان یک بعضی از نمونه های دیگری هم شبیه این مطلب عرض بکنم، که مشابه همین عبارت از آن استفاده می شود کأنه به طریق معتبر هست آن این هم به نظرم یک موقعی از حاج آقا شنیدم این را تعبیر می کردند. در نهج البلاغه در داستان عثمان بن حنیف، بلغنی انّک تجیب الی مأدوبه عائلها مجفوّ غنیّها ... آن روایتی که هست

و ما ظننت أنّك تجيب إلى طعام قوم عائلهم مجفوّ، و غنيّهم مدعوّ

آن روایت تعبیر بلغنی اولش دارد. ولی ادامه اش که پیدا است امام علیه السلام دارند آن را مؤاخذه می کنند فکر نمی کنم که تو همچین کاری بکنی. اگر بلوغ به آن خبر معتبر نباشد مؤاخذه ندارد. این پیداست به خبر معتبر هست و امثال اینها. این خودش نشانگر این است که مراد بلوغ به طریق معتبر هست. ولی من تصور می کنم که این گونه روایات برای اثبات این ادعای مرحوم مامقانی در این بحث کفایت نمی کند. توضیح و ذلک اینکه بلوغ یعنی رسیدن. یک موقعی فاعل بلوغ آن واقعیّت خارجی است. ما می گوییم یک واقعیّت خارجی اتفاق افتاده است آن واقعیّت به ما می رسد. واقعیّت اگر بخواهد به ما برسد باید به طریق معتبر باشد. یک موقعی فاعل بلوغ، خبری که حاکی از واقعیّت است. خب خبر اینجا این بحث ها باید دید فاعل بلوغ چیست. آیا فاعل بلوغ آن واقعیّت خارجی هست اگر واقعیّت خارجی باشد درست است که این واقعیّت خارجی برای اینکه برسد باید به طریق معتبر برسد. به تعبیر دیگر حالا عرض کنم، ببینید یک موقعی اصل تحقق یک مطلب مفروغ عنه است. صحبت سر این است که آن امر مفروغ عنه ای که در خارج وجود دارد یک موقعی به من می رسد و یک موقعی به من نمی رسد. در اصل عده وفات اصل اینکه طرف مرده است مسلّم است. مفروق عنه این است که طرف مرده است. بحث این است که این مردن یک موقعی به من می رسد و یک موقعی به من نمی رسد. کسی که خبر می دهد که یک کسی مرده است اینکه به مجرّد خبر دادن آن واقعیّت خارجی به من ایصال نمی شود. ایصال واقعیّت خارجی به این است که به امر معتبر تحقق پیدا کند. در حدیث من بلغ، فرض این است که می گوید که و ان کان رسول الله لم یقل. اصل اینکه حتما آن واقعیت تحقق دارد مفروغ عنه نیست. ممکن است پیغمبر گفته باشد ممکن است نگفته باشد. بنابر این من بلغه شیءٌ من الثواب، نه اینکه آن ثواب دار بودن به من رسیده باشد. یک ثواب دار بودنی در عالم خارج تحقق دارد آن ثواب دار بودن به من برسد. نه، خبری که ادعا دارد که این امر ثواب دارد به من رسیده است و این ادعا ممکن است مطابق واقع باشد و ممکن است مطابق واقع نباشد. پس بنابر این مجرّد عرض کنم خدمت شما نمی شود این دو تا را با هم مقایسه کرد. حالا من روایات طلاق را یک مقداری بخوانیم ببینید این روایات طلاق، عدّه وفات مفروغ این است که شخص مرده است. بحث سر این است که این مرگی که مفروغ عنه است باید رسیده باشد. پس جایی که معلوم نیست مرگ تحقق داشته باشد یا نداشته باشد، آیا اینجا با کلمه بلغَ می شود اطلاق کرد این اصلا به این بحث ها ربطی ندارد. جلد 2، صفحه 228. ببینید

فِي الرَّجُلِ يَمُوتُ وَ تَحْتَهُ امْرَأَةٌ وَ هُوَ غَائِبٌ قَالَ تَعْتَدُّ مِنْ يَوْمِ يَبْلُغُهَا وَفَاتُهُ‌

خود وفات می رسد به من نه خبر وفات. خود وفات و اولا سؤآل سائل این است که مرگش مفروغ عنه است. این روایت هایی که دارم می خوانم از وسائل جلد 22 صفحه 225 به بعد هست. بنابر این ببینید حالا من یکی یکی روایات را می خوانم تا بعد ملاحظه فرمایید. این یک روایت.

روایت بعدی

الَّتِي يَمُوتُ عَنْهَا زَوْجُهَا وَ هُوَ غَائِبٌ فَعِدَّتُهَا مِنْ يَوْمِ يَبْلُغُهَا

یعنی یبلغ الموت. موت برای اینکه برسد باید به طریق معتبر باشد تا موت رسیده باشد. این روایت دوم. روایت سوم:

فِي الْغَائِبِ عَنْهَا زَوْجُهَا إِذَا تُوُفِّيَ قَالَ الْمُتَوَفَّى عَنْهَا زَوْجُهَا تَعْتَدُّ مِنْ يَوْمِ يَأْتِيهَا الْخَبَرُ

فرض این است که متوفی عنها است. المتوفّی عنها است. یعنی زنی هست که مرگ واقعی تحقق پیدا کرده است. این کسی که مرگ واقعی تحقق پیدا کرده است از وقتی که خبر این مرگ واقعی به او برسد این عده نگه ئمی دارد. این فرق دارد با بحث ما که معلوم نیست که این واقعیّت خارجی تحقق دارد یا خیر.

الْمُتَوَفَّى عَنْهَا زَوْجُهَا تَعْتَدُّ مِنْ يَوْمِ يَبْلُغُهَا

روایت های دیگری هم شبیه این مطلب هست ولی ظاهرا همه این روایت های، مفروغ عنه این است که مرگ تحقق دارد اما اینکه حالا بعضی هایش به این صراحت نیست ولی آنها هم

فِي الْمَرْأَةِ إِذَا بَلَغَهَا نَعْيُ زَوْجِهَا

نعی یعنی خبر وفات. ولی مراد نه خبری که مطابق واقع نیست. یعنی وفاتی که تحقق دارد این وفات رسیده باشد. می گوید تعتدّ من یوم یبلغها و همین جور روایت های دیگری که

عن المتوفّى عنها زوجها و هو غائب متى تعتد فقال" يوم يبلغها"

سئل عن المتوفی عنها زوجها اذا بلغها ذلک

بلغها ذلک یعنی وفات

سؤال:

پاسخ: بله آن امر محقق. یعنی بحث این است که اصل اینکه وفات واقعیّت دارد مفروغ عنه است. می گوید که هر وقت که این امرم فروغ عنه معلوم شد آن را ترک میکنم. این فرق دارد با بحث ما که اصلا ثواب دار بودن مفروغ عنه نیست. ممکن است ثواب دار باشد یا نباشد. خبری که ادعا دارد ثواب دار هست این خبر به من می رسد. فرق است بین اینکه فاعل بلغَ خبر باشد یا فاعل خبر آن واقعیت خارجیه باشد. اگر آن واقعیّت خارجی را گفتیم آن واقعیّت خارجی برای اینکه به من برسد باید به طریق معتبر، ببینید اصل رسیدن این است که من آن واقعیت خارجی بیاید نزد من. واقعیت خارجی که خودس نمی آید. خودش نمی آید ولی اگر به طریق معتبر به من برسد کأنه آن واقعیت خارجی آمده است نزد من. واقعیّت خارجی حاضر است نزد من هست. برای اینکه واقعیّت خارجی در نزد من حاضر باشد باید من علم به آن واقعیّت خارجی پیدا کنم. علم یا ما بحکم العلم اصل بلوغ معنای حقیقی

سؤآل:

پاسخ: نه نه خود خبر را ممکن است یک موقعی فاعل قرار دهیم. این را توجه کنید یک موقعی ما ممکن است که عرض کنم خدمت شما، نه بحث این است که بلغه به طریق غیر معتبر معنا ندارد. یعنی آن واقعیّت خارجی به من برسد. واقعیّت خارجی که به من نرسیده است. من علم به آن واقعیّت پیدا کنم به طریق غیر معتبر. بلغ یعنی حاضر شدن آن واقعیّت در نزد. ببینید بلوغ یعنی رسیدن خارجی این مثلا قطار وقتی به مقصد می رسد می گوییم بلغ به مقصد. اصل بلوغ یعنی این. یعنی یک چیزی به یک چیزی برسد. آن واقعیت خارجی به من برسد. خود واقعیت خارجی که به من نمی رسد. واقعیّت خارجی اگر می خواهیم بگوییم که به من می رسد به اعتبار اینکه علم به آن واقعیّت خارجی به من می رسد. نه خبری که مدعی هست که من واقعیّت خارجی وجود دارد. واقعیّت خارجی باید به من برسد. مجرّد اینکه یک خبری که ممکن است مطابق واقع باشد ممکن است مطابق واقع نباشد مصحّح اینکه بگوییم آن روایت خارجی به من رسیده است نیست.

سؤال:

پاسخ: نه اول به من نرسیده است از آن اول نرسیده است.

ببینید دو نکته است این دو نکته با هم قاطی نشود. یک موقعی ما می گوییم که خبر حاکی از چیز به من رسیده است. خبری که حاکی از آن واقعیّت خارجی به من رسیده است. ولی خودت آن واقعیّت خارجیه به من نرسیده بود. بحث این است که خود واقعیت خارجی به من رسیده است. خود آن واقعیّت خارجی باید به طریق علم یا علمی به من برسد. تا صدق کند که واقعیت خارجی برسد. این است که به نظر من این روایات کافی نیست برای روایات این مطلب.

سؤال:

پاسخ: فرض این است که و ان لم یکن رسول الله قاله و تعبیرات روایات ما این است و ان لم یقله و امثال اینها. بنابر این مفروغ عنه این نیست که آن واقعیت خارجی تحقق دارد. این است که

با این حال فکر می کنم که ما باید به یک سری روایات دیگری که اینجا هست از آن روایت ها ممکن است همین مطلب را ما در بیاوریم حالا در مورد آن حالا وقت گذشته است حالا این را بعدا در موردش صحبت می کنیم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد